

<https://pecritique.com/>

نقد اقتصاد سیاسی  
مهرماه ۱۴۰۲

# سلطه و رهایی: باز آفرینی نقد

دانیل بنسون



ترجمه‌ی عاطفه صفری و آزاده شعبانی



## مقدمه‌ی ترجمه

در چه شرایطی فلسفه‌ی سیاسی و جامعه‌شناسی می‌تواند افق‌های تازه‌ای برای سازماندهی و دستیابی به رهایی در دنیای فعلی، بگشاید؟ بطور می‌توان علاوه بر نقد سلطه در جهان امروز، بر فلسفه‌ی رهایی به طور موثر تمرکز کنیم؟ دانیل بنسون در کتاب «سلطه و رهایی» معتقد است یک نوع شکست‌گرایی در تفکر انتقادی و سیاست چپ وجود دارد که همین امر باعث می‌شود نظریه‌پردازان انتقادی بیش از آنکه به «رهایی» و امکان دست یافتن به آن و داشتن استراتژی و سازمان سیاسی توجه کنند، به صورت اغراق‌آمیزی بر بحث‌های مربوط به «سلطه» تمرکز کنند. درحالی‌که رویدادهای اخیر دنیا به ویژه پس از بحران مالی سال ۲۰۰۸ و جنبش‌های بی‌شمار اعم از رهایی‌بخش و ارتجاعی در سراسر جهان، نیاز به نگاه متفاوتی دارد.

دانیل بنسون دکترای خود را در زبان فرانسه و ادبیات تطبیقی از دانشگاه نیویورک دریافت کرده و عمده فعالیت‌های پژوهشی‌اش بین‌رشته‌ای و در حوزه‌هایی مثل مطالعات فرانسه، نظریه انتقادی و مطالعات جهانی است. او در این اثر از طریق سلسله گفت‌وگوها و تأملات متفکران و پژوهشگران و کنشگران برجسته، می‌کوشد وجه رهایی‌بخش نقد را بازآفریند. نوشتار پیش رو، مقدمه‌ی کتاب «سلطه و رهایی» تألیف «دانیل بنسون» است؛ این کتاب در چهار فصل و نه بخش تهیه و تدوین شده است. عنوان فصل نخست، «گفت‌وگوها» است که دو بخش دارد: بخش نخست، «سلطه و رهایی: برای احیای نقد اجتماعی» گفت‌وگوی میان لوک بولتانسکی و نانس فریزر و بخش دوم، «سلطه و رهایی در شرایط کنونی»، گفت‌وگوی میان فیلیپ کورکوف و گابریل راکهیل است. عناوین دیگر فصول این کتاب به ترتیب زیر است:

فصل دوم: «سوژه‌های رهایی‌بخش» که شامل دو بخش با عناوین «رهایی، امر سیاسی، امر واقعی»، نوشته‌ی اسد حیدر و «در باب نظریه‌ی رئالیستی انتقادی هویت» نوشته‌ی روزارا سانچز است.

فصل سوم: «تاریخ‌های -خلاف جریان» که شامل دو بخش با عناوین «نظریه‌ی انتقادی و انقلابی: برای بازآفرینی نقد در عصر بازآرایی ایدئولوژیک» نوشته‌ی گابریل

راکھیل و «همچون یک شورش: سیاست فراموشی، یادگیری مجدد جنوب و جزیره‌ی دکتر مورو» نوشته‌ی فرانسوا ورگس است.

فصل پایانی: «تنش‌های انتقادی» که شامل سه بخش با عناوین «رہایی، سلطه و نظریه‌ی انتقادی در آنتروپوسن» نوشته‌ی آجی سینگ چوداری، «تجدید نظریه‌ی انتقادی در یک زمینه‌ی فوق-محافظه کارانه: بین علوم اجتماعی، فلسفه سیاسی و مشارکت رہایی‌بخش» نوشته‌ی فیلیپ کورکوف و «سیاست در تنش. جریان‌های مخالف برای عصر پسانتقادی» نوشته‌ی ایو سیتون است. این کتاب را مترجمان حاضر در دست ترجمه دارند و امیدواریم در آینده‌ای نه چندان دور منتشر شود.

## عاطفه صفری / آزاده شعبانی

«در آغاز شکست بود؛ اگر کسی می‌خواهد ماهیت تفکر انتقادی معاصر را درک کند، باید از این واقعیت آغاز کند؛»<sup>۱</sup> تصویری که رازمینگ کوکیان<sup>۲</sup> در باب تئوری انتقادی ترسیم می‌کند، بدین صورت است. او در این باور تنها نیست و می‌توان مجموعه‌ای از آثار دیگر نیز برشمرد که نشان‌دهنده‌ی شکست تئوری انتقادی و سیاست‌های چپ‌گرا است.<sup>۳</sup> پیامد این امر، تمرکز اغراق‌آمیز بر سلطه در میان نظریه‌پردازان انتقادی بوده است و رہایی - همراه با پرسش‌هایی در باب استراتژی و سازمان سیاسی - در بهترین حالت، کم‌تر مورد توجه قرار گرفته یا در بدترین حالت به‌عنوان توهم نادیده انگاشته شده است. اگر رہایی همچنان نقشی در تأمل انتقادی

<sup>۱</sup> Razmig Keucheyan, *Left Hemisphere: Mapping Contemporary Theory*, trans. Gregory Elliott (New York: Verso, ۲۰۱۴), ۷.

<sup>۲</sup> Razmig Keucheyan

<sup>۳</sup> پیش‌تر در سال ۱۹۷۶، پری اندرسون تأیید کرد که پس از شکست، در گسترش انقلاب ۱۹۱۷ به جهان بیرون از روسیه، کل «مارکسیسم غربی» با شکست مواجه بوده است و اساساً پس از جنگ جهانی دوم، تئوری از سیاست عملی جدا شد. (New York: Considerations on Western Marxism (New York: Verso, ۱۹۸۷).

ایفا می‌کند، اغلب به شکلی «رام‌شده»<sup>۴</sup> و به همراه و متحد لیبرالیسم میانه‌رو<sup>۵</sup> تبدیل شده است.<sup>۷</sup> بنابراین، نیاز به بازسازی سوبیه‌ی رهایی‌بخش نقد و معرفی کارهای نظری-ای وجود دارد که بیشتر با مبارزات و آرمان‌های حال حاضر، همسو و همگام هستند. این مبارزات، به‌خصوص از زمان بحران مالی ۲۰۰۸ زیاد بوده و جنبش‌های ارتجاعی و همچنین رهایی‌بخشی در سراسر جهان شکل گرفته است. در این زمینه، کتاب حاضر تلاش می‌کند در بازسازی مبارزه و تحلیل انتقادی، اثربخش باشد.

مفهوم مدرن «نقد» از کانت تا مارکس و فراتر از آن در اندیشه‌ی دیگر متفکران داخل و خارج از اروپا، از سنت فلسفی آلمان سرچشمه گرفته است. در تبار مارکسیستی، وجه نظری سلطه به پروژه‌ی عملی-سیاسی رهایی‌پویسته است که هدفش آزاد کردن افراد و جوامع از ستم‌های ساختاری ناشی از تولید سرمایه‌داری است. اما «نقد» همچنین باید از تجربیات روزمره‌ی افراد برخاسته باشد؛ از جمله نقد

<sup>۴</sup> domesticated

<sup>۵</sup> centrist liberalism

<sup>۶</sup> امانوئل والرشتاین مقطع زمانی ۱۷۸۹ تا ۱۹۱۴/۱۸۷۳ را شکل‌گیری یک جغرافیای فرهنگی (geoculture) برای سیستم جهانی مدرن می‌نامد، جغرافیای فرهنگی که عمدتاً ذیل سلطه‌ی لیبرالیسم میانه‌رو است. لیبرالیسم میانه‌رو توانست دو ایدئولوژی مسلط دیگر را رام کند. در واقع، لیبرالیسم میانه‌رو یک رویکرد سیاسی است که بر تعادل و میانه‌روی در سیاست تأکید می‌کند. در این رویکرد، تلاش برای تعادل بین حقوق و آزادی‌های فردی و نیازهای جامعه و نقش دولت در تنظیم اقتصاد و اجتماع مورد تأکید قرار می‌گیرد. از نظر اقتصادی، لیبرالیسم میانه‌رو معتقد به تنظیمات بازار و آزادی اقتصادی با تأکید بر تعادل در توزیع ثروت و اجتناب از تعارض بیش‌ازحد بین طبقات اجتماعی است. به طور کلی، لیبرالیسم میانه‌رو به عنوان یک ایدئولوژی سیاسی تلاش می‌کند تا میانه را بین مواضع رادیکال و محافظه‌کار در مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی پیدا کند و به دنبال توازنی در دست‌یابی به آزادی‌های فردی و منافع جمعی است. (م)

<sup>۷</sup> استاتیس کوولاکیس با صحبت از برداشت درون‌ماندگار (immanent) و هنجاری‌ها براساس از نقد می‌نویسد: «از این حیث، پروژه‌ی رهایی شامل کار بر روی ظرفیت‌های استفاده‌نشده‌ی جامعه‌ی امروزی است. . . نهایتاً اینکه، با بهره‌گیری از نقد و انتقاد، جامعه را گزیری نخواهد بود جز تبعیت از مفهوم خود و عینیت بخشیدن به وعده‌هایش.»

صاحب‌خانه‌های غارتگر، سیاستمداران فاسد یا بی‌کفایت، خشونت پلیس، زن‌کشی، امپریالیسم، مالیات بر سوخت، کرایه‌های بسیار گران مترو، همجنسگراهراسی و کمبود بودجه‌ی بیمارستان‌ها و... این فهرست طولانی است. درمیان دشواری‌ها و «انفعال سازمان‌یافته‌ی»<sup>۹۸</sup> زندگی روزمره، نقد به معنای آگاهی از سلطه و همچنین میل به رهایی است. بنابراین، این کتاب در سطح پایه، فرصتی برای نقد نظری فراهم می‌کند که در همبستگی با امیدها، آرزوها، جنبش‌ها و گاه نیروهای نوپایی است که پیش‌ازاین در ستیز با مظاهر مختلف سلطه، آن را به نقد یا چالش کشیده‌اند.

باین‌حال، امروزه دیگر افق رهایی‌بخش نقد به‌وضوح پیدا نیست و خود عمل نقد نیز زیر ذره‌بین است. به‌تازگی ارزیابی موشکافانه‌ای توسط «دیدیه فاسین»<sup>۱۰</sup> روی «نقد» در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ تا ۲۰۰۰ و ۲۰۱۰ در آمریکا و فرانسه صورت گرفته است. او به یک تغییر عمده در نقد اشاره می‌کند و از رادیکال بودن، مشروعیت و تأثیر نقد در دوره‌ی اول و به حاشیه راندن آن در دوره‌ی دوم سخن می‌گوید. دلایل این تغییر متعدد است و عمدتاً به از دست رفتن امیدها و امکانات سیاسی در دهه‌ی ۱۹۶۰ برمی‌گردد که به نقد دامن می‌زد و البته به تأثیرات خفقان‌آور سیاسی و اقتصادی نولیبرالیسم بر قلمرو عمومی و دانشگاه که به پوزیتیویسم به قیمت از دست دادن نقد ارزش داده می‌شود.<sup>۱۱</sup> فاسین اشاره می‌کند که تحلیل وی از «شرایط امکان»<sup>۱۲</sup> نقد، متمایز از چرخش پسانتقادی در علوم اجتماعی و انسانی، اما تا حدی تحت تأثیر آن است. چرخش پسانتقادی با زیر سؤال‌سؤال بردن روش‌ها، تکنیک‌ها یا مفروضات معرفت‌شناختی به سمت یک تحلیل درونی متمایل است و مستلزم بررسی انتقادی

<sup>۸</sup> organized passivity

<sup>۹</sup> Henri Lefebvre, "The Everyday and Everydayness," *Yale French Studies*, no. ۷۳ (۱۹۸۷): ۱۰.

<sup>۱۰</sup> Didier Fassin

<sup>۱۱</sup> Didier Fassin, "How is Critique?," in *A Time for Critique*, ed. Didier Fassin and Bernard E. Harcourt (New York: Columbia University Press, ۲۰۱۹).

<sup>۱۲</sup> conditions of possibility

خود نقد است} و {برخی از طرفداران آن} نیز به دنبال کنار گذاشته شدن کامل نقد هستند.<sup>۱۳</sup> در چرخش پسانتقادی<sup>۱۴</sup> به مقاله‌ی «برونو لاتور»<sup>۱۵</sup> با عنوان «چرا نقد از تبوتاب افتاده است؟» در سال ۲۰۰۴، بیشترین ارجاع داده شده است، زیرا او به صورت جدلی به چندین مفهوم کلیدی تفکر انتقادی حمله می‌کند.<sup>۱۶</sup> لاتور اشاره می‌کند که چگونه نظریه‌پردازان انتقادی خود را بالاتر از سایر افراد می‌پندارند و دلشان می‌خواهد به همه نشان دهند که چگونه به خاطر تأثیرات سلطه، گرفتار توهمات شده‌اند. از نظر لاتور، همین تلاش برای به چالش کشیدن باورهای رایج مردم، منجر به نفی گسترده‌تر حقایق علمی می‌شود، به طوری که نگرش انتقادی توسط طیف راست در مواردی مانند انکار تغییرات آب‌وهوا<sup>۱۷</sup> و انواع تئوری‌های توطئه<sup>۱۸</sup> مورد استفاده‌ی ابزاری قرار گرفته است. لاتور در پی آن است که انرژی‌های انتقادی را به سمت‌وسویی مثبت‌تر سوق دهد و «ابزارهای انتقادی جدیدی» را برای «بازیابی یک نگرش واقع‌گرایانه» مورد استفاده

<sup>۱۳</sup> برای بررسی سودمندی از پسانقد، ر.ک.

Elizabeth S. Anker and Rita Felski, "Introduction," in *Critique and Postcritique*, ed. Elizabeth S. Anker and Rita Felski (Durham: Duke University Press Books, ۲۰۱۷).

<sup>۱۴</sup> postcritical turn

<sup>۱۵</sup> Bruno Latour

<sup>۱۶</sup> Bruno Latour, "Why Has Critique Run Out of Steam? From Matters of Fact to Matters of Concern," *Cultural Inquiry* ۳۰, no. ۲ (Winter ۲۰۰۴): ۲۲۵–۴۸.

<sup>۱۷</sup> climate denial-رد این گزاره که تغییرات آب و هوایی ناشی از فعالیت‌های انسانی در حال رخ دادن است یا این که تهدیدی قابل توجه برای رفاه و تمدن بشری است.(م)

<sup>۱۸</sup> conspiracy theories

قرار دهد.<sup>۱۹</sup> سایر نظریه‌پردازان پسانتقادی، بی‌تعارف‌تر هستند و به‌صراحت ادعا می‌کنند که تفکر انتقادی «ما را احمق می‌کند».<sup>۲۰</sup>

با این حال، مبنای نقد، برون‌بودگی<sup>۲۱</sup> است، که اجازه می‌دهد دیدگاهی بدیل در مورد یک موقعیت معین وجود داشته باشد.<sup>۲۲</sup> درخواست‌ها برای کنار نهادن نقد، خطر کنار نهادن این برون‌بودگی و رها کردن هرگونه مفهوم‌سازی<sup>۲۳</sup> بدیل را به دنبال دارد. آنچه در خطر است، باز نگه‌داشتن فضایی برای فاصله‌ی انتقادی<sup>۲۴</sup> {به مفهوم حفظ دیدگاه انتقادی از منظری بی‌طرفانه.م} و تمایز {تنوع} سیاسی<sup>۲۵</sup> است. بین شرایط بیرونی که دامنه‌ی نقد را محدود می‌کند و به پرسش کشیدن درونی در باب سودمندی آن، نقد نیاز به بازآفرینی، به معنای مادی و عملی ساختن دارد: ساختن و همچنین تولید اثر. «بازآفرینی»<sup>۲۶</sup> و نه «بازاندیشی»<sup>۲۷</sup>، چراکه امروز مسئله‌ی نقد اساساً یک پرسش معرفت‌شناختی نیست، بلکه یک پرسش عملی است.<sup>۲۸</sup> از این‌رو، اگر نقد «از

<sup>۱۹</sup> Latour, Critique, ۲۴۳.

<sup>۲۰</sup> Laurent de Sutter, "Ouverture," in Postcritique, ed. Laurent de Sutter (Paris: Presses Universitaires de France, ۲۰۱۹), ۸.

<sup>۲۱</sup> exteriority

<sup>۲۲</sup> لوک بولتانسکی نوشته است که «در تحلیل نهایی، برون‌بودگی، معرف نقد است. نقد کردن یعنی کنار گذاشتن خود از یک کنش به گونه‌ای که در موقعیتی بیرونی است؛ به طوری که اجازه می‌دهد عمل و کنش، از دیدگاهی متفاوت مورد بررسی قرار گیرد.

Love and Justice as Competences, trans. Catherine Porter (Malden, MA: Polity, ۲۰۱۲), ۲۹

<sup>۲۳</sup> conceptualization

<sup>۲۴</sup> critical distance

<sup>۲۵</sup> political difference

<sup>۲۶</sup> Remaking

<sup>۲۷</sup> rethinking

<sup>۲۸</sup> برنارد ای. هارکورت نوشته است که در حالی که نظریه‌ی انتقادی در دهه‌های گذشته مولد بوده است، پراکسیس انتقادی به حاشیه رانده شده است. "Critical Praxis for the Twenty-First

تبوتاب افتاده است»، به این دلیل است که نیروها، جنبش‌ها و فرهنگ‌هایی که بدیلی رهایی‌بخش برای نظم موجود هستند، از کوبا تا کرالا<sup>۲۹</sup> تضعیف شده، مشروعیت‌زدایی شده و یا به‌سادگی نادیده انگاشته شده‌اند.

در واقع، بن‌بست پیش روی نقد - به حاشیه رانده شدن و اثرگذاری سیاسی محدود آن در جهان - ناشی از حذف آشکار سازمان‌ها، تجربیات، خاطرات، نظریه‌ها و پیوندهای بین‌المللی جنبش‌های رهایی‌بخش گذشته است. متأخرترین آنها، جنبش‌های ضد سرمایه‌داری، ضد امپریالیستی و ضد اقتدارگرایی بودند که از دهه‌ی ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ فرهنگ جهانی را تحت تأثیر خود قرار دادند. کریستوفر لی کانری<sup>۳۰</sup> نوشته است که «دهه‌ی شصت طولانی»<sup>۳۱</sup> بیش از هر چیز توسط سیاست «ما» هدایت می‌شد که «برابری»، کلیدواژه و اسم شب آن بود.<sup>۳۲</sup> این سیاست به‌عنوان مثال، از جنبش‌های فمینیستی، جنبش‌های برابری نژادی، و جنبش‌های استعمارزدایی حمایت می‌کرد و شامل ایدئولوژی‌های سیاسی مانند سوسیالیسم، کمونیسم، یا جهان‌سوم‌گرایی به‌عنوان یک افق رهایی‌بخش بود. این افق رهایی‌بخش آرام‌آرام و گهگاه توسط خود متفکران انتقادی، کنار گذاشته شده است. بر اساس روایت غالب، پروژه‌ی فراگیر رهایی‌بخشی در این دهه‌ها، با سقوط دیوار برلین در ۱۹۸۹ و فروپاشی اتحاد شوروی دو سال بعد از

---

Century,” in *A Time for Critique*, ed. Didier Fassin and Bernanrd E. Harcourt (New York: Columbia University Press, ۲۰۱۹). با این حال، به نظر من، نظریه‌های انتقادی که قادر به داشتن تأثیرات عملی نیستند، به‌عنوان نظریه هم ناقص هستند.

<sup>۲۹</sup> ایالتی در جنوب کشور هند (م)

<sup>۳۰</sup> Christopher Leigh Connery

<sup>۳۱</sup> long Sixties

<sup>۳۲</sup> Christopher Leigh Connery, “The World Sixties,” in *The Worlding Project: Doing Cultural Studies in the Era of Globalization*, ed. Rob Wilson and Christopher Leigh Connery (Santa Cruz, CA: New Pacific Press, ۲۰۰۷).



آن، تیر خلاص را خورده و امکان رهایی از کاپیتالیسم، نژادپرستی، پدرسالاری و امپریالیسم زیر سؤال رفته است.<sup>۳۳</sup>

حتی ژاک رانسیر که خود از معدود متفکران معاصر بود که با وجود باتلاق نظری و سیاسی دهه‌ی ۱۹۸۰، به گستراندن پروژه‌ی رهایی‌بخشی ادامه داده است، شکست سیاست «ما» را که قادر بود مکان‌ها و زمان‌ها و مبارزات مختلف را به هم پیوند دهد، تصدیق می‌کند. او یادآور می‌شود که نقطه‌قوت دهه‌ی ۱۹۶۰، روشی بود که تجربیات مشترک گوناگون-از کنفرانس باندونگ<sup>۳۴</sup> در ۱۹۵۵ تا انقلاب کوبا و استعمارزدایی و جنبش‌های انقلابی آمریکای لاتین و غرب در پایان دهه‌ی ۱۹۶۰-از دید نظری و عملی و از رهگذر چهارچوب جهانی مارکسیسم درک شد. به گفته‌ی رانسیر، این چهارچوب

---

<sup>۳۳</sup>سوزان لتو می‌نویسد که «اگرچه در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ آزادی و رهایی‌بخشی یک اصطلاح همه‌گیر شده بود، در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ تقریباً از زبان و نظریه‌ی سیاسی محو شد».

“Editor’s Introduction—Emancipation: Rethinking Subjectivity, Power, and Change,” *Hypatia* ۳۰, no. ۳ (۲۰۱۵): ۵۰۱.

<sup>۳۴</sup>کنفرانس باندونگ که به عنوان کنفرانس آسیایی-آفریقایی نیز شناخته می‌شود، نشست کشورهای آسیایی و آفریقایی بود که از ۱۸ آوریل تا ۲۴ آوریل ۱۹۵۵ در باندونگ اندونزی برگزار شد. این کنفرانس رویداد مهمی در تاریخ جنبش استعمارزدایی و جنگ سرد بود. در این کنفرانس نمایندگانی از ۲۹ کشور از جمله ۵ کشور آفریقایی، ۷ کشور از خاورمیانه و ۱۷ کشور از آسیا حضور داشتند. شرکت‌کنندگان شامل ترکیبی از کشورهای تازه استقلال یافته، مانند هند، اندونزی، و پاکستان، و همچنین کشورهای هنوز تحت حاکمیت استعمار مانند ویتنام و الجزایر بود. نمایندگان یک بیانیه ۱۰ ماده‌ای به نام اعلامیه باندونگ را به تصویب رساندند که بر پایبندی آنها بر اصول حاکمیت ملی، تمامیت ارضی و عدم مداخله در امور داخلی سایر کشورها تأکید می‌کرد. آنها همچنین خواستار پایان دادن به تبعیض نژادی و حل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی شدند.

کنفرانس باندونگ بسیار مهم بود، زیرا اولین بار بود که کشورهای تازه استقلال یافته از آسیا و آفریقا گرد هم آمدند تا منافع جمعی خود را مطرح کنند و سلطه‌ی قدرت‌های غربی را به چالش بکشند. همچنین به ایجاد اصول عدم تعهد و ایده‌ی جهان سوم کمک کرد، که در طول جنگ سرد به ویژگی‌های مهم چشم‌انداز سیاسی جهانی تبدیل شد. (م)

با شکست‌های پیاپی در نیم‌قرن گذشته از هم پاشیده است.<sup>۳۵</sup> او با تأمل درباره‌ی اعتراضات و جنبش‌های اشغال<sup>۳۶</sup> که از سال ۲۰۱۱ به وجود آمد، تقریباً ناامیدانه می‌نویسد: «هیچ حافظه‌ی جمعی‌ای برای ارزیابی رویدادهایی که از دوران پرامید دهه‌ی ۶۰ به این سو رخ داده است، وجود ندارد؛ اگر چنین حافظه‌ی تاریخی و «ما»ی واحدی وجود داشت، می‌توانست رویدادهای گذشته را به‌طور جامع ارزیابی کند و آن دانش

را در مبارزات کنونی ادغام کند و برنامه‌ای برای عمل از آن استخراج کند.»<sup>۳۷</sup>

بنابراین، نقد باید از نظرگاه یک پروژه‌ی مثبت تحول فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، اکولوژیکی و سیاسی بازنگری شود. درحالی‌که کارهایی مانند کتاب پیش‌رو، تنها می‌تواند نقش بسیار کوچکی در چنین پروژه‌ی جمعی بزرگی داشته باشند، به نظر من توجه به افق فکری آن مهم است. با این‌که دهه‌ی جهانی ۱۹۶۰ سهم نسبتاً خوبی در اشکال سلطه داشت، هدف این نیست که در زمان به عقب برگردیم-که در هر صورت غیرممکن خواهد بود، بلکه هدف، ساختن یک پروژه‌ی چند وجهی و چهارچوب نظری مشابه برای دوره‌ی معاصر است. اگر طنین انقلاب‌های بهار عربی، جنبش‌های اشغال و

<sup>۳۵</sup> Jacques Rancière and Eric Hazan, *En quel temps vivons-nous?* (Paris: La Fabrique Editions, ۲۰۱۷), ۳۷.

<sup>۳۶</sup> occupation movements - جنبش‌های اشغال - جنبش اشغال، یک جنبش اجتماعی-سیاسی پوپولیستی بین‌المللی بود که مخالفت خود را با نابرابری اجتماعی و اقتصادی و عدم وجود «دموکراسی واقعی» در سراسر جهان ابراز می‌کرد. هدف اصلی آن پیش‌برد عدالت اجتماعی و اقتصادی و اشکال مختلف دموکراسی بود. این جنبش دامنه‌های بسیار متفاوتی داشته است، زیرا گروه‌های محلی اغلب تمرکزهای متفاوتی داشتند، اما نگرانی اصلی آن شامل این بود که چگونه شرکت‌های بزرگ (و سیستم مالی جهانی) جهان را به گونه‌ای کنترل می‌کنند که به‌طور نامتناسبی به نفع یک اقلیت است، دموکراسی را تضعیف می‌کند و باعث بی‌ثباتی می‌شود؛ از جمله این جنبش‌ها می‌توان به جنبش اشغال وال استریت اشاره کرد. (م)

<sup>۳۷</sup> Rancière and Hazan, *En quel temps*, ۴۱.

مبارزات کارگری نوظهور در سراسر جهان از جمله تونس، مصر، ویسکانسین و مادرید و نقاط دیگر در سال ۲۰۱۱ را در نظر بگیریم، چنین پروژه‌ای در حال انجام است.<sup>۳۸</sup> این وقایع را باید نشانه‌ای از آغاز یک توالی انقلابی دانست، که نه لزوماً هماهنگ، اما از رویدادهایی در موقعیت‌ها و جغرافیای گوناگون، شتاب و الهام می‌گیرد.<sup>۳۹</sup> روشنفکران انتقادی، نقش خود را در تقویت صدای شرکت‌کنندگان در چنین رویدادهایی، مشارکت دادن خودشان در چنین رویدادهایی، تهیه‌ی نقشه‌های عمل، ایجاد نهادهای همبستگی بین‌المللی، و پیوند دادن زمان‌ها و مکان‌های مختلف به تاریخ‌ها و مبارزات بزرگ‌تر ایفا می‌کنند.

من مخصوصاً از نام‌گذاری این کتاب به عنوان «نظریه‌ی انتقادی» اجتناب کردم. البته، برخی از مشارکت‌کنندگان در این کتاب از این اصطلاح استفاده می‌کنند و تأملات خود را بر بنیان سنت نظریه‌ی انتقادی، تعبیری که ماکس هورکه‌ایمر در سال ۱۹۳۷

<sup>۳۸</sup> لازم به یادآوری است که توالی خارق‌العاده‌ای از وقایع در سال ۲۰۱۱ رخ داد: «مبارزه بر سر لایحه‌ی اصلاح بودجه [در ویسکانسین] درست زمانی آغاز شد که مصری‌ها سقوط حسنی مبارک، دیکتاتور مورد حمایت ایالات متحده را جشن گرفتند. و درست زمانی که تظاهرات توده‌ای در ویسکانسین در حال فروکش کردن بود، فراخوان «اینک دموکراسی واقعی» که جرقه‌ی یک جنبش توده‌ای ضد ریاضت اقتصادی موسوم به «خشمگینان» در اسپانیا بود، زده شد که الهام‌بخش اعتراضات ضد ریاضت اقتصادی در سراسر اروپا شد.

Connor Donegan, "Disciplining Labor, Dismantling Democracy: Rebellion and Control in Wisconsin," *Wisconsin Uprising: Labor Fights Back* (New York: Monthly Review Press, ۲۰۱۰), ۴۳.

<sup>۳۹</sup> در مورد خاص بهار عربی، ژیلبر اشکار (Gilbert Ashcar) خاطرنشان کرده است که علی‌رغم واکنش ضدانقلابی که رژیم‌های استبدادی را احیا کرده یا به جنگ‌های داخلی جاری در یمن و سوریه منجر شده است، تداوم مبارزات اجتماعی در خاورمیانه و شمال آفریقا، مانند تحركات اخیر در سودان، الجزایر و عراق نشان می‌دهد که این رویداد آغاز یک روند انقلابی طولانی است که احتمالاً سال‌ها یا دهه‌ها ادامه خواهد داشت.

“Le Soudan et l’Algérie reprennent-ils le flambeau du ‘printemps arabe’?,” *Le Monde Diplomatique*, no. ۷۸۳ (June ۲۰۱۹): ۶–۷.

ابداع کرد، بنا می‌کنند. ۴۰ سلطه، رهایی و نقد قطعاً در آثار مرتبط با این سنت، که سهم مهمی در سیاست دگرگونی‌خواه ۴۱ داشته، مورد توجه قرار گرفته است. با این حال، به نظر من، در موقعیت بازآفرینی نقد، عمل کردن ذیل عنوان نظریه‌ی انتقادی سودمند نیست. ساده‌تر آن است که به واسطه‌ی نام‌های مناسب مرتبط با این اصطلاح – «مکتب فرانکفورت»، «پساساختارگرایی»، «ساخت‌گشایی»، ۴۲ «فوکویی»، «لاکانی»، و غیره سنجیده شوند. برچسب‌هایی که ما را از مسائلی که اهمیت سیاسی و اجتماعی دارند، به بیراهه می‌کشاند، به جای آن‌که به سوی فکر و عمل سوق دهند. نظریه‌پردازان انتقادی که تحت چنین برچسب‌هایی کار می‌کنند، اغلب چیزی را تولید می‌کنند که «لوک بولتانسکی» با لحنی شیطنت‌آمیز، آن را «نقد به خاطر نقد» ۴۳ می‌نامد، پژواک محکومیت‌های گذشته‌ی آثار «هنر برای هنر» ۴۴ است که خودارجاع ۴۵ و از نظر سیاسی و اجتماعی بی‌فایده هستند. ۴۶

با توجه به شرایط کنونی جهان که وجه مشخصه‌اش، عدم قطعیت و امکان است، نیاز به توجه دوباره به نقد در قطب‌های رهایی و سلطه و نه در قالب برچسب‌های دانشگاهی یا فلسفی، وجود دارد. به‌خصوص که نقد یک فعالیت صرفاً فکری نیست، بلکه از پیش در جامعه و در قالب جنبش‌های اجتماعی، به‌عنوان بخشی از زندگی روزمره وجود دارد. نقد فکری، اگر می‌خواهد از نظر سیاسی، فرهنگی و اجتماعی با زمان معاصر مرتبط باشد، باید با جنبش‌های اجتماعی گوناگون، احزاب سیاسی، جنبش کارگری و شبکه‌های همبستگی بین‌المللی مرتبط باشد و توسط شرکت‌کنندگان آن خوانده شود

۴۰ Max Horkheimer, "Traditional and Critical Theory," in *Critical Theory: Selected Essays* (New York: Continuum, ۲۰۰۲), ۱۸۸–۲۴۳.

۴۱ transformative politics

۴۲ deconstruction

۴۳ critique for critique's sake

۴۴ art for art's sake

۴۵ self-referential

و مرتبط با پروژه‌های مثبت رهایی و نهادسازی باشد. این به معنای نادیده گرفتن خوش‌خیالانه‌ی محدودیت‌های فراوان سلطه نیست که امروزه رهایی را دشوار کرده و به مخاطره انداخته است. اگرچه یکسره دست کشیدن از رهایی و دگرگونی انقلابی و در نظر گرفتن آن به‌عنوان خیالات واهی، ناممکن، ایدئالی، به‌ناچار نبودکننده و مطمئناً درگیر عملکرد ناگزیر قدرت- به معنای تسلیم منفعلانه است.<sup>۴۷</sup> این به معنی عمل کردن با دورنمای شکست است. من نمی‌توانم در مورد گرایش‌های خاص هرکدام از مشارکت‌کنندگان در کتاب حاضر که مختصات فکری و مواضع سیاسی آنها بسیار متفاوت است، نظر بدهم. (برخی از آنها تا جایی پیش می‌روند که خود واژگان «رهایی» و «نقد» را به‌طور کامل زیر سؤال می‌برند.) با وجود این، کوشیده‌ام تا متون اندیشمندان، پژوهشگران و کنشگرانی با بینش متفاوت را گرد هم آورم. خواننده می‌تواند موفقیت یا شکست چنین تلاشی را ارزیابی کند اما حداقل هدف آن را خواهد دانست.

✱

این کتاب از مناظره‌ی «نانسی فریزر» و لوک بولتانسکی در سال ۲۰۱۲ که «فیلیپ کورکف»<sup>۴۸</sup> گرداننده‌اش بود، الهام گرفته است.<sup>۴۹</sup> در پس‌زمینه‌ی بحران مسکن سال ۲۰۰۸ و مطرح شدن سؤالات بنیادین نظری و سیاسی مربوط به آن-مانند رابطه‌ی بین سرمایه‌داری و دولت، آینده‌ی حمایت اجتماعی پس از دهه‌ها {حاکمیت} نولیبرالیسم، و اینکه چگونه می‌توان نقد را برای جنبش‌های آزادی‌خواه معاصر سودمند ساخت-این مناظره به هیچ‌عنوان، مناسبت خود را از دست نداده است. متن آغازین این کتاب و در بخش اول، گفت‌وگوهای بین لوک بولتانسکی و نانسی فریزر است که به‌تازگی به

---

<sup>۴۷</sup> برای خلاصه‌ای موجز در باب مفروضات تخیلی رهایی‌بخشی و ناممکن و نامطلوب بودن انقلاب، به عناوین زیر نگاه کنید:

sirability, of revolution, see, among many others, Wendy Brown, "Feminism Unbound: Revolution, Mourning, Politics," in *Edgework: Critical Essays on Knowledge and Politics* (Princeton: Princeton University Press, ۲۰۰۹).

<sup>۴۸</sup> Philippe Corcuff

<sup>۴۹</sup> Published in ۲۰۱۴ under the title of *Domination et émancipation. Pour un renouveau de la critique sociale* (Lyon: Presses Universitaires de Lyon, ۲۰۱۴).

انگلیسی ترجمه شده‌اند. گفت‌وگوی فرامرزی بین جامعه‌شناس فرانسوی و فیلسوف سیاسی آمریکایی، زمینه را برای ماهیت اساساً چند رشته‌ای کتاب و جغرافیای فرانسوی-آمریکایی همکاری‌های بعدی فراهم می‌کند. همچنین اصطلاح‌های سلطه، رهایی‌بخشی و نقد را ارائه می‌دهد که ساختار کلی این کتاب را تشکیل می‌دهد.

اگرچه ما هنوز در همان فرایند تاریخی‌ای هستیم که مناظره‌ی فوق‌الذکر در ۲۰۱۲ شکل داد، اما رویدادهای تازه‌ای از آن زمان تاکنون رخ داده است. مثلاً جنبش جلیقه زردها در فرانسه؛ یک قیام چندگرایشی<sup>۵۰</sup> که نولیبرالیسم اقتدارگرای امانوئل مکرون، رییس‌جمهور فرانسه را قاطعانه به چالش کشید، یا قتل جرج فلوید توسط پلیس؛ که منجر به عظیم‌ترین تجمعات اعتراضی مستمر در تاریخ ایالات متحده شد، و یا شورش علیه نابرابری شدید در شیلی در سال ۲۰۱۹ که با افزایش کرایه‌های مترو آغاز شد و بسیاری از جنبش‌های دیگر در سراسر جهان، از سودان تا الجزایر که همگی این احساس را تقویت می‌کنند که هژمونی نولیبرال همچنان در حال تضعیف است و همین امر خواسته‌ها و امکان‌های جدیدی برای رهایی‌بخشی به وجود می‌آورد.

اما نیروهای ارتجاعی نیز در حال افزایش هستند: از تروریسم افراطی برتری‌طلب سفید<sup>۵۱</sup> در ایالات متحده، تحکیم حکومت‌های اقتدارگرای فاشیستی در هند و برزیل، تا تصاحب قدرت اقتدارگرا در لهستان و مجارستان در جریان همه‌گیری کووید-۱۹ که همچنان به سلامت و اقتصاد مردم در سراسر جهان لطمه می‌زند.<sup>۵۲</sup> برای بررسی برخی از عناصر جدید شرایط کنونی، فصل بعدی این کتاب، گفت‌وگوی فیلیپ کورکف و گابریل راک‌هیل<sup>۵۳</sup> است. مناظره‌ی آنها که از دسامبر ۲۰۲۰ تا فوریه‌ی ۲۰۲۱ از طریق ایمیل انجام شد، زمینه‌ی گفت‌وگوی نخست را به‌روز می‌کند و به موضوعات دیگر

<sup>۵۰</sup> multi-tendency uprising

<sup>۵۱</sup> vigilante white-supremacist terrorism

<sup>۵۲</sup> در حال حاضر که این متن در حال ترجمه است، پاندمی کووید-۱۹ تقریباً در جهان کنترل شده است. (م)

<sup>۵۳</sup> Gabriel Rockhill

مانند مداخله‌ی فکری و مشارکت در جنبش‌های اجتماعی در جریان، پرسش‌هایی در باب سازمان‌های سیاسی و احزاب سیاسی و انقلاب گسترش می‌یابد. همچنین به سوسیالیسم انقلابی متعهد<sup>۵۴</sup> راک‌هیل که در مواقعی با آنارشیزم عمل‌گرایانه<sup>۵۵</sup> کورکف درگیر می‌شود، به احیای بحث‌های سوسیالیستی/آنارشیزمی گذشته در چهارچوب مسائل قرن بیست و یکم در این مناظره می‌پردازد.

بخش‌های بعدی این کتاب شامل دستاورد فردی طیف متنوعی از متفکران است. اسد حیدر<sup>۵۶</sup> از یک تئوری موقعیت‌مند<sup>۵۷</sup> در باب رهایی برای آغاز بخش دوم استفاده می‌کند: سوژه‌های رهایی. نظریه‌ی رهایی حیدر که استدلال خود را بر یک تحلیل واژگانی، تاریخی و مفهومی بنا می‌کند، مستلزم درک محدودیت‌ها و نیروهای موجود در یک موقعیت معین سلطه است تا با «سوژکتیویته‌هایی که فراتر از {محدودیت‌های سلطه} هستند» مواجه شود. او از تمایز اولیه‌ی مارکس بین رهایی سیاسی و رهایی واقعی<sup>۵۸</sup> برای تحلیل وضعیت متناقض پرولتاریا در کار خود استفاده می‌کند - سوژه‌ی

<sup>۵۴</sup> committed revolutionary socialism

<sup>۵۵</sup> pragmatic anarchism

<sup>۵۶</sup> Asad Haider

<sup>۵۷</sup> situated theory نظریه موقعیت‌مند که به عنوان شناخت موقعیت‌مند یا یادگیری موقعیت‌مند نیز شناخته می‌شود، مفهومی در علوم شناختی، روانشناسی و آموزش است که بر اهمیت زمینه و محیط در درک و یادگیری تأکید می‌کند. این نظریه بیان می‌کند که دانش و یادگیری فقط محصول فرایندهای ذهنی درونی فرد نیستند، بلکه به شدت تحت تأثیر بافت اجتماعی، فرهنگی و فیزیکی هستند که در آن رخ می‌دهند. در نظریه‌های شناختی سنتی، یادگیری و شناخت اغلب در محیط‌های انتزاعی و متن‌زدایی شده مورد مطالعه قرار می‌گیرند. با این حال، تئوری موقعیت‌مند این رویکرد را با این ادعا که یادگیری در موقعیت‌های خاص تعبیه شده است و از شیوه‌های اجتماعی و فرهنگی که در آن اتفاق می‌افتد جدایی‌ناپذیر است، به چالش می‌کشد. این بدان معنی است که دانش فقط از طریق استدلال انتزاعی به دست نمی‌آید، بلکه توسط تجربیات عملی و اجتماعی فرد نیز شکل می‌گیرد. (م)

<sup>۵۸</sup> تمایز اولیه‌ی مارکس بین رهایی سیاسی و واقعی را می‌توان در اثر «درباره‌ی مسئله‌ی یهود» (۱۸۴۳) او یافت. مارکس در این مقاله به موضوع رهایی یهودیان در چهارچوب حقوق سیاسی و شهروندی در آلمان می‌پردازد. مارکس بین دو نوع رهایی تفاوت قائل می‌شود: ۱. رهایی سیاسی: رهایی سیاسی به اعطای حقوق شهروندی و برابری قانونی به افراد بدون توجه به پیشینه‌ی مذهبی یا قومی آنها اشاره

سیاسی فرایند تاریخی، نافی جامعه‌ی کنونی است و جوهر انسانی نظم اجتماعی جدید را تشکیل می‌دهد. او با تکیه بر دیدگاهی مشخص از لئوی آلتوسر و آلن بدیو نشان می‌دهد که چگونه مارکس فقید گزارش‌های اولیه‌اش از رهایی را که از فلسفه‌ی تاریخ غایت‌مندانه<sup>۵۹</sup> پیروی می‌کرد، به گونه‌ای بازنگری کرد که در آن سازمان نقش کلیدی

---

دارد. در مورد یهودیان به معنای اعطای حقوق شهروندی و مشارکت برابر در عرصه‌ی عمومی بود. مارکس اهمیت رهایی سیاسی را به رسمیت می‌شناسد، زیرا در چهارچوب اجتماعی موجود حقوق و آزادی‌های اساسی را برای افراد فراهم می‌کند.<sup>۲۰</sup> رهایی واقعی: به گفته‌ی مارکس، رهایی واقعی فراتر از اعطای حقوق سیاسی است. به شرایط زیربنایی اجتماعی و اقتصادی می‌پردازد که منجر به نابرابری و ظلم می‌شود. رهایی واقعی به دنبال حذف بی‌عدالتی‌های ساختاری و شکاف طبقاتی ذاتی در جامعه است. از نظر مارکس، رهایی واقعی مستلزم دگرگونی خود سیستم اجتماعی و اقتصادی است، به طوری که همه‌ی افراد بتوانند واقعاً از استثمار اقتصادی و محدودیت‌های اجتماعی رهایی داشته باشند. مارکس در نقد خود از رهایی سیاسی استدلال می‌کند که اگرچه ممکن است برخی از موانع قانونی را از بین ببرد، اما به نابرابری‌های اقتصادی اساسی و شکاف طبقاتی که در جوامع سرمایه‌داری وجود دارد، نمی‌پردازد. او معتقد بود که حقوق سیاسی به تنهایی آزادی و رهایی واقعی را تضمین نمی‌کند، زیرا نابرابری اقتصادی و استثمار همچنان می‌تواند تحت پوشش برابری قانونی ادامه یابد. تمایز اولیه مارکس بین رهایی سیاسی و واقعی، زمینه‌ای را برای نقد بعدی او از سرمایه‌داری و دیدگاه او از جامعه‌ای سوسیالیستی که در آن ابزارهای تولید به طور جمعی مالکیت و کنترل می‌شوند، ایجاد کرد و منجر به لغو تمایزات طبقاتی و ایجاد جامعه‌ای عادلانه‌تر و یک جامعه آزاد شد. (م)

teleological philosophy of history<sup>۵۹</sup> فلسفه‌ی تاریخ غایت‌مندانه دیدگاهی در فلسفه‌ی تاریخ است که نشان می‌دهد تاریخ هدف یا هدفی دارد و به سوی یک غایت از پیش تعیین‌شده یا نتیجه‌ی نهایی پیش می‌رود. اصطلاح «تلئولوژیک» از کلمه‌ی یونانی "telos" گرفته شده است که به معنای «پایان» یا «هدف» است. در این زمینه، بیانگر این است که تاریخ به شیوه‌ای هدفمند و جهت‌دار، با هدایت برخی طرح‌ها یا طرح‌های فراگیر، آشکار می‌شود. دیدگاه غایت‌مندانه‌ی تاریخ اغلب متضمن این باور است که رویدادهای انسانی و تحولات تاریخی تصادفی یا بی‌نظم نیستند، بلکه بخشی از یک روایت بزرگ‌تر و معنادار هستند که منجر به یک نتیجه یا مقصود خاص می‌شوند. این دیدگاه اغلب با جهان‌بینی مذهبی یا متافیزیکی همراه است که طرحی الهی، مشیت یا طرحی بزرگ برای تاریخ بشر پیشنهاد می‌کند. (م)



را در ایجاد سوژه‌ای رهایی‌بخش ایفا می‌کند که قبل از سازماندهی وجود ندارد.<sup>۶۰</sup> بنابراین او ادعاهای کهنه در بسیاری از نظریه‌های پسامدرن و پساساختارگرا را کنار می‌نهد که تأکید دارند رهایی مارکسیستی لزوماً در غایت‌مندی گرفتار شده است.<sup>۶۱</sup> علاوه بر این، ارزیابی مجدد او از رهایی از نظر سیاسی مهم است، زیرا ناپدید شدن یک «سوژه‌ی رهایی» به‌وضوح قابل شناسایی (مانند طبقه‌ی کارگر) اغلب به عنوان بهانه‌ای برای دست کشیدن از رهایی صرفاً به نفع سیاست‌های هویتی از زوایای مختلف آن استفاده می‌شود.<sup>۶۲</sup>

البته همانطور که «روزرا سانچز»<sup>۶۳</sup> در اثر خود استدلال می‌کند، لازم نیست هویت و رهایی در تقابل با هم دیده شوند. سانچز با به چالش کشیدن ایده‌های لیبرال و پساساختارگرایانه در باب هویت که بر «تمایز» تأکید می‌کنند و پرسش‌هایی درباره‌ی اینکه چگونه هویت به‌طور ساختاری بر طبقات، اقتصاد سیاسی و دولت استوار است، یک درک ماتریالیستی از سیاست هویت ارائه می‌کند. او اذعان می‌کند که مطالبات هویتی ماهیتی اصلاح‌طلبانه دارند، اما از نظر او در تقابل با رهایی نیستند. به‌ویژه،

---

<sup>۶۰</sup> در اندیشه‌ی مارکس، این ایده که «سازمان نقش کلیدی در ایجاد یک سوژه‌ی رهایی‌بخش دارد» به این باور اشاره دارد که کنش جمعی و تلاش‌های سازمان‌یافته برای دستیابی به رهایی واقعی و تغییر اجتماعی ضروری است. مارکس بر اهمیت مبارزه‌ی طبقاتی و سازماندهی جمعی به‌عنوان عوامل حیاتی در فرایند دگرگونی اجتماعی تأکید کرد. او استدلال می‌کند که طبقه‌ی کارگر، به‌عنوان مهم‌ترین طبقه تحت نظام سرمایه‌داری، می‌تواند به عامل انقلابی (سوژه رهایی‌بخش) تبدیل شود که قادر به سرنگونی نظام سرکوبگر موجود و ایجاد جامعه‌ای عادلانه‌تر است. (م)

<sup>۶۱</sup> See for instance Jean-François Lyotard, *The Postmodern Condition*, trans. Geoff Bennington and Brian Massumi (Minneapolis: University of Minnesota Press, ۱۹۸۴), ۶۰; and Ernesto Laclau, *Emancipation(s)* (New York: Verso, ۱۹۹۶), ۱۰.

<sup>۶۲</sup> رازمیگ کوکیان می‌نویسد که «مفهوم "هویت" امروزه در بستر بحران "سوژه‌ی رهایی" که از دهه‌ی ۱۹۶۰ شکل گرفته، اهمیت یافته است. به‌طور کلی، از دهه‌ی ۱۹۸۰، «بازتعریف» جهان اجتماعی بر حسب "هویت‌ها" قابل توجه است.» *Left Hemisphere*, ۲۴.

<sup>۶۳</sup> Rosaura Sánchez

سانچز به ساخت سازمانی درازمدت سوژه‌های سیاسی اشاره می‌کند و می‌گوید سازماندهی مطالباتی که در کوتاه‌مدت انقلابی نیستند، مانعی برای ساخته شدن سوژه‌های انقلابی نیست. افزون بر این، سانچز گونه‌شناسی مفهومی بسیار مفیدی ارائه می‌دهد که در آن، موقعیت‌یابی<sup>۶۴</sup> (مکان یک سوژه در یک ساختار معین)، موضع‌گیری<sup>۶۵</sup> (چگونگی نگرش و عملکرد یک فرد از موقعیت خاص خود در یک ساختار) و هویت‌شناسی<sup>۶۶</sup> (که با قرار دادن افراد در یک گروه معین، یک دسته‌بندی را به آنها تحمیل می‌کند)، را از هویت<sup>۶۷</sup> (که توسط عوامل اجتماعی به‌عنوان یک وابستگی خود-نگرانه<sup>۶۸</sup> یا عدم‌وابستگی خود به یک جمع<sup>۶۹</sup> تشکیل می‌شود)، متمایز می‌کند. بنابراین، او به یک تئوری چندلایه از عاملیت اشاره می‌کند که افراد را نه صرفاً پی‌آیندِ ساختارها و نه کاملاً جدا از آنها می‌داند. او رویکرد خود را با اقتباس از آثار

---

۶۴ positioning

۶۵ positionality

۶۶ identification

۶۷ identity

۶۸ self-reflexive affiliation - اصطلاح «وابستگی خود-نگرانه» به مفهوم پیچیده‌ای در علوم اجتماعی و رفتاری اشاره دارد که به یک وابستگی اجتماعی یا گروهی دلالت می‌کند که در آن افراد به طور همزمان از احساس تعلق یا دلبستگی خود به آن گروه آگاه هستند و به طور انتقادی تجزیه و تحلیل می‌کنند. به عبارت دیگر، افراد در این رابطه نسبت به تعلقات اجتماعی خود آگاه هستند و به تفکر تأملی در مورد این وابستگی‌ها می‌پردازند. این مفهوم اغلب در زمینه‌های مطالعات اجتماعی، روان‌شناسی اجتماعی، جامعه‌شناسی و مطالعات فرهنگی مورد بررسی قرار می‌گیرد. هدف مطالعه‌ی وابستگی خود-نگرانه به دست آوردن درک بهتر و عمیق‌تر از چگونگی تأثیر وابستگی‌های اجتماعی بر رفتار و هویت فردی و نقش این وابستگی‌ها در شکل دادن به تعاملات و تجارب اجتماعی است. این شامل تجزیه و تحلیل نقش وابستگی‌های فردی و گروهی در شکل‌گیری هویت‌ها، باورها و رفتارهای اجتماعی است.

(م)

۶۹ collective

فلسفی «روی باسکار»،<sup>۷۰</sup> «واقع‌گرایی انتقادی»<sup>۷۱</sup> می‌نامد و آن را با کمک نوشته‌های ادبی «توماس ریورا»<sup>۷۲</sup> و «هلنا ماریا ویرامونتس»<sup>۷۳</sup> توضیح می‌دهد. در حالی که قهرمانان ادبی این نویسندگان می‌توانند به آگاهی انتقادی از موقعیت خود در ساختار اجتماعی دست یابند، نمی‌توانند گام بعدی را بردارند و برای تغییر آن تلاش کنند؛ تنها مبارزه‌ی جمعی قادر به انجام آن است.

---

Roy Bhaskar<sup>۷۰</sup> فیلسوف بریتانیایی بود که به خاطر کارش در رئالیسم انتقادی و دیدگاهی فلسفی که هدف آن ارائه‌ی درک جامعی از واقعیت، به‌ویژه در قلمرو علم، علوم اجتماعی، و تجربه انسانی است، شناخته شده است. رئالیسم انتقادی پاسخی به مسائل و چالش‌های فلسفی مختلف از جمله ماهیت واقعیت، رابطه‌ی علم و واقعیت اجتماعی و محدودیت‌های مشاهده‌ی تجربی است. (م)

critical realism<sup>۷۱</sup> رئالیسم انتقادی در هسته‌ی خود سه لایه‌ی به هم پیوسته‌ی واقعیت را پیشنهاد می‌کند: ۱. قلمرو تجربی (The empirical realm): این جهان رویدادها، اشیا و پدیده‌های قابل مشاهده است. این شامل داده‌ها و شواهدی است که دانشمندان و محققان می‌توانند از طریق مشاهده‌ها و آزمایش‌های خود جمع‌آوری کنند ۲. قلمرو واقعی (The actual realm): این سطح از واقعیت فراتر از جنبه تجربی است و نه تنها آنچه را می‌توان مشاهده کرد، بلکه مکانیسم‌ها و ساختارهای علی زیربنایی را نیز در بر می‌گیرد که رویدادهای قابل مشاهده را تولید می‌کنند. قلمرو واقعی به مکانیسم‌های زایشی می‌پردازد که باعث پدید آمدن پدیده‌های تجربی می‌شود. ۳. قلمرو حقیقی (The real realm): این عمیق‌ترین لایه‌ی واقعیت است که مستقل از مشاهده یا دانش انسان وجود دارد. این ساختارهای هستی‌شناختی زیربنایی را در برمی‌گیرد که بر قلمرو واقعی حکومت می‌کنند و مبنایی را برای قاعده‌مندی‌ها و الگوهای مشاهده شده در قلمرو تجربی فراهم می‌کنند. رئالیسم انتقادی بر اهمیت درک این سه سطح و پیوندهای متقابل آنها برای دستیابی به درک جامع‌تری از واقعیت تأکید می‌کند. آثار باسکار تأثیرات مهمی در زمینه‌های مختلف از جمله فلسفه‌ی علم، علوم اجتماعی و نظریه‌ی انتقادی داشته و بحث‌هایی را در مورد ماهیت واقعیت و جستجوی دانش برانگیخته است. (م)

<sup>۷۲</sup> Tomás Rivera

<sup>۷۳</sup> Helena María Viramontes

بخش سوم: تاریخ‌های خلاف جریان<sup>۷۴</sup> به جهت‌گیری مجدد نقد به دور از شکست‌باوری<sup>۷۵</sup> ادامه می‌دهد و به سمت جایگزینی کلی نظریه‌ی انتقادی با نظریه انقلابی در آثار «گابریل راک‌هیل» حرکت می‌کند. او با هدف قرار دادن نظریه‌ی انتقادی مکتب فرانکفورت از برجسته‌ترین اعضای مرتبط با این مکتب؛ از ماکس هورکه‌ایمر و تئودور آدورنو تا یورگن هابرماس و اکسل هونت و نانسی فریزر، به طرز کوبنده‌ای انتقاد می‌کند. اما فراتر از نام‌های خاص، نقد او به‌طور گسترده‌تری به کارکرد مکتب فرانکفورت

---

Counter-Histories<sup>۷۴</sup> - تاریخ‌های خلاف جریان به روایت‌های بدیل یا مخالفی اطلاق می‌شود که دیدگاه‌های متفاوتی را از جریان اصلی یا گزارش‌های تاریخی مسلط به چالش می‌کشند و ارائه می‌کنند. این روایات اغلب به دنبال زیر سؤال بردن، بازنگری یا ارائه‌ی تفاسیر انتقادی از روایت‌های تاریخی سنتی هستند که معمولاً بر اساس دیدگاه‌های گروه‌های مسلط یا قدرت‌های حاکم است. تاریخ خلاف جریان ممکن است به دلایل مختلفی پدیدار شود، از جمله تشخیص این که گزارش‌های تاریخی ممکن است جانبدارانه، ناقص یا طردکننده باشند، که اغلب از تجربیات و مشارکت گروه‌ها یا افراد به حاشیه رانده شده غفلت می‌کنند. هدف این تاریخ‌های خلاف جریان، روشن کردن رویدادها، بازیگران و جنبش‌های اجتماعی نادیده گرفته شده، جلب توجه به روایت‌هایی است که در روایت‌های تاریخی مرسوم به حاشیه رفته یا سرکوب شده‌اند. تاریخ‌های خلاف جریان با ارائه‌ی دیدگاه‌های مختلف و به چالش کشیدن تفاسیر تاریخی تثبیت شده، به درک گسترده‌تر و متنوع‌تری از گذشته کمک می‌کنند. آنها می‌توانند به پرده‌برداری از ساختارهای قدرت پنهان، برجسته کردن مبارزات برای عدالت و برابری، و ارائه‌ی بینشی در مورد پیچیدگی رویدادهای تاریخی کمک کنند. در بسیاری از موارد، تاریخ خلاف جریان، بخشی از تلاش‌های گسترده‌تر برای ارتقای عدالت اجتماعی، فراگیری، و به رسمیت شناختن صداهایی است که قبلاً به حاشیه رانده شده‌اند. (م)

Defeatism<sup>۷۵</sup> - شکست‌باوری به نگرش یا طرز فکری منفی اشاره دارد که مشخصه‌ی آن اعتقاد به اجتناب‌ناپذیر بودن شکست یا عدم امید یا اعتمادبه‌نفس در دستیابی به موفقیت است. هنگامی که فردی شکست‌خورده توصیف می‌شود، تمایل دارد بر جنبه‌های منفی یک موقعیت تمرکز کند و بر این باور است که تلاش‌هایش بی‌نتیجه یا ناموفق خواهد بود و منجر به احساس کناره‌گیری یا تسلیم شدن می‌شود. شکست‌باوری می‌تواند در زمینه‌های مختلفی مانند چالش‌های شخصی، تلاش‌های حرفه‌ای یا مسائل اجتماعی گسترده‌تر ظاهر شود. اغلب افراد یا گروه‌ها را از برداشتن گام‌های پیشگیرانه یا تعقیب اهداف باز می‌دارد، زیرا آن‌ها به این باور رسیده‌اند که صرف نظر از تلاش‌هایشان، شکست اجتناب‌ناپذیر است. (م)

در «اقتصاد سیاسی بین‌المللی ایده‌ها»؛ یعنی کانفورمیسم ضدانقلابی، می‌پردازد. راک‌هیل منابع مشکوک تأمین مالی مؤسسه‌ی تحقیقات اجتماعی فرانکفورت، مواضع سیاسی ارتجاعی توسط برجسته‌ترین اعضای آن، اروپامحوری<sup>۷۶</sup> آن و ریشه‌کن کردن عمومی هرگونه ارتباط با کمونیسم، ضدامپریالیسم و رهایی پس از کاپیتالیسم را از آغاز دوران تصدی‌گری هورکهایمر به‌عنوان مدیر مؤسسه در دوران تبعیدش به آمریکا در سال ۱۹۳۰ و تا بازگشت به آلمان غربی در دهه‌ی ۱۹۵۰ در نظر می‌گیرد. نظریه‌ی انتقادی مکتب فرانکفورت علی‌رغم ظواهر رادیکال، نظریه‌ای است که با پاکسازی هر عنصری که عملاً نظم سرمایه‌داری را به چالش می‌کشد، مطلوب جوامع لیبرال-دموکراتیک-سرمایه‌داری است. راک‌هیل در عوض در مورد نظریه‌ی انقلابی ماتریالیسم تاریخی که به‌عنوان یک علم ابطال‌پذیر مبتنی بر مبارزه‌ی طبقاتی شناخته می‌شود، استدلال می‌کند.

او به خواننده یادآوری می‌کند که مارکس و تبار مارکسیستی همیشه با ماهیت نژادی، جنسیتی طبقه‌ی کارگر بین‌المللی و با استثمار نیروی کار خارج از اقتصاد رسمی توسط سرمایه‌داری، از برده‌داری گرفته تا کار خانگی بدون مزد همسو بوده‌اند- برخلاف یک دکتترین سفت و سختِ تقلیل طبقاتی، جزمی و غایت‌مندانانه<sup>۷۷</sup> که بسیاری از نظریه‌پردازان «انتقادی» علیه مارکسیسم مطرح کرده‌اند. «تاریخ-خلاف جریانِ نظریه انتقادی»<sup>۷۸</sup> راک‌هیل فرصتی برای ظهور نام‌ها، سنت‌ها و جغرافیای دیگری از نقد فراهم می‌کند.

مقاله‌ی فرانسوا ورگس<sup>۷۹</sup> چنین جغرافیای بدیلی را ترسیم می‌کند. پرورش او در بخشی خارج از کشور فرانسه در جزیره رئونیون، {زیست} او را با نقشه‌ی رهایی‌بخش جنوب درهم آمیخت: مبادلات بین آفریقا و آسیا، کنفرانس باندونگ و انقلاب کوبا، جنگ‌های آزادی‌بخش از الجزایر تا موزامبیک. این نقشه‌ی ضد همژمونیک نقشه‌ای بود

<sup>۷۶</sup> Eurocentrism

<sup>۷۷</sup> teleological

<sup>۷۸</sup> counter-history of critical theory

<sup>۷۹</sup> Françoise Vergès

که اروپا بر روی آن در حاشیه قرار داشت. او مطرح می‌کند که فراموشی این نقشه، چگونگی ساختار سرمایه‌داری معاصر و سیاست امپریالیستی را در ایجاد یک انسانیت مازاد<sup>۸۰</sup> شکل می‌دهد. ورگس نمونه‌ای از این امر را با صحنه‌سازی رویارویی بین دکتر مورنو خیالی اچ. جی. ولز<sup>۸۱</sup> و همزاد تاریخی احتمالاً مودی‌تراو؛ دکتر مورنو از جزیره‌ی رئونیون نشان می‌دهد، که از سال ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۰ با همدستی دولت استعماری درگیر سقط جنین و عقیم‌سازی اجباری زنان رئونیونی بود - در زمانی که سقط جنین در کلان‌شهر غیرقانونی بود. این بخشی از داستان طولانی‌تر و جهانی چگونگی تولید «مردم کنارگذاشتنی و سرزمین‌های فراموش‌شده» در «کاپیتالوسن»<sup>۸۲</sup> است، اصطلاح

#### ۸۰ surplus humanity

<sup>۸۱</sup> دکتر مورنو شخصیتی داستانی است که توسط اچ. جی. ولز در رمان «جزیره‌ی دکتر مورنو» در سال ۱۸۹۶ خلق شد. او در این جزیره به کارهایی همچون تشریح زنده‌ی موجودات و خلق موجودات ترکیبی انسان و حیوان است. به‌طور کلی این رمان هشدار در مورد خطرات دست‌کاری در طبیعت و عواقب جاه طلبی علمی است. (م)

Capitalocene<sup>۸۲</sup> - اصطلاح «کاپیتالوسن» مفهومی است که در گفتمان آکادمیک منتقد سرمایه‌داری با گرت‌برداری از آنتروپوسن برای توصیف دوران زمین‌شناسی کنونی استفاده می‌شود که با تسلط شیوه‌های تولید سرمایه‌داری و تأثیر عمیق آن‌ها بر اکوسیستم‌های زمین مشخص می‌شود. این یک بازی با کلمات است که «سرمایه» را با "cene" ترکیب می‌کند، پسوندی که در زمین‌شناسی برای نشان دادن یک دوره یا دوره زمین‌شناسی استفاده می‌شود. فرضیه‌ی کاپیتالوسن استدلال می‌کند که آنتروپوسن، که اصطلاحی است برای توصیف دوران زمین‌شناسی کنونی که با تأثیر قابل توجه انسان بر زمین‌شناسی و اکوسیستم‌های زمین مشخص می‌شود، باید با دقت بیشتری کاپیتالوسن نامیده شود. چراکه محرک اصلی تغییرات بوم‌شناختی را نه فقط به بشریت به‌طور کلی، بلکه به‌طور خاص به گسترش سیستم‌های سرمایه‌داری نسبت می‌دهد که سودجویی، استخراج منابع، و رشد اقتصادی مستمر را در اولویت قرار می‌دهند، که اغلب به قیمت از دست دادن پایداری محیطی و برابری اجتماعی است. طرفداران مفهوم کاپیتالوسن استدلال می‌کنند که ظهور سرمایه‌داری منجر به افزایش مصرف منابع طبیعی، جنگل‌زدایی، انقراض گونه‌ها، انتشار گازهای گلخانه‌ای و تغییرات آب‌وهوایی شده است. این چالش‌های محیط‌زیستی به‌عنوان پیامدهای ذاتی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری تلقی می‌شوند، جایی که فعالیت‌های اقتصادی مبتنی بر سود می‌تواند منجر به تخریب محیط‌زیست و نابرابری‌های اجتماعی شود. اصطلاح کاپیتالوسن نقش سرمایه‌داری را به‌عنوان یک محرک مهم بحران اکولوژیکی فعلی برجسته می‌کند.

جیسون مور<sup>۸۳</sup> برای تخریب عمومی مردم و محیط‌زیست توسط سرمایه‌داری. مبارزه با کاپیتالوسن به معنای توجه به بخشی از ردپای مردمان در هم شکسته‌ای همچون بردگان، مستعمرات، زنان، کارگران، دهقانان و مهاجران در سراسر جهان است. در مبارزه برای «سیاست زندگی‌هایی که اهمیت دارد»،<sup>۸۴</sup> به «اخلاق رهایی»<sup>۸۵</sup> نیاز است. در چنین اخلاقیاتی، بازسازی ردپای فراموش‌شده‌ها صرفاً به معنای پرکردن شکاف‌های یک روایت تاریخی خطی برای دستیابی به شناخت نسبت به این

---

کند و بر نیاز به مدل‌های اقتصادی جایگزین و شیوه‌های پایدار برای رسیدگی به چالش‌های ناشی از تغییرات آب‌وهوا و تخریب محیط زیست تأکید می‌کند. با این حال، ذکر این نکته ضروری است که استفاده از این اصطلاح به‌طور کلی پذیرفته نشده است. (م)

### ۸۳ Jason Moore

politics of lives that matter<sup>۸۴</sup> - عبارت «سیاست زندگی‌های مهم» به جنبش‌ها و گفتمان‌های سیاسی و اجتماعی اشاره دارد که بر ارزش و اهمیت زندگی‌های خاص، اغلب در چارچوب جوامع به حاشیه رانده شده یا تحت ستم تمرکز می‌کنند. بر به رسمیت شناختن و به رسمیت شناختن حیثیت، حقوق و انسانیت افرادی که در طول تاریخ مورد بی‌ارزشی، تبعیض یا خشونت و بی‌عدالتی قرار گرفته‌اند، تأکید می‌کند. این عبارت به‌عنوان بخشی از جنبش گسترده‌تر «زندگی سیاه‌پوستان مهم است» که در واکنش به خشونت پلیس و نژادپرستی سیستماتیک علیه سیاه‌پوستان در ایالات متحده پدیدار شد، برجسته شد. پیام اصلی جنبش این است که زندگی سیاه‌پوستان باید به همان اندازه ارزشمند و سزاوار احترام و حمایت باشد. این ساختارهای اجتماعی را که تبعیض نژادی را تداوم می‌بخشد، به چالش می‌کشد و از عدالت، برابری و پایان دادن به خشونت‌هایی که جوامع سیاه‌پوست را هدف قرار می‌دهد، حمایت می‌کند. «سیاست زندگی‌هایی که اهمیت دارد» فراتر از زمینه‌های نژادی است و می‌تواند سایر گروه‌های به حاشیه رانده شده مانند مردم بومی، جوامع LGBTQ+، مهاجران، پناهندگان، معلولان و سایرین را که با ظلم و ستم تاریخی و سیستمی مواجه شده‌اند، در بر گیرد. توجه به ضرورت سیاست‌ها، شیوه‌ها و نگرش‌های فراگیر و عادلانه است که ارزش و حقوق ذاتی همه افراد را، صرف‌نظر از پیشینه یا هویت آنها، به رسمیت می‌شناسد و تأیید می‌کند. این مفهوم اغلب در بحث‌های مربوط به عدالت اجتماعی، حقوق بشر و نابرابری‌های سیستمی مطرح می‌شود. با تمرکز بر تجارب و دیدگاه‌های جوامع به حاشیه رانده شده، «سیاست زندگی‌هایی که اهمیت دارد» به دنبال به چالش کشیدن ساختارهای قدرت مسلط، افزایش آگاهی در مورد مسائلی که این جوامع را تحت تأثیر قرار می‌دهند، و برای ایجاد جامعه‌ای عادلانه‌تر و دلسوزتر تلاش می‌کند. (م)

### ۸۵ ethics of emancipation

فراموش شده‌ها} بر اساس شرایطی نیست که توسط دموکراسی‌های غربی تعیین شده است. هدف واقعی پس پشت این روند {بازسازی ردپای فراموش شده‌ها} این است که «منبعی از تصاویر، متون و آهنگ‌هایی را فراهم کند که کتابخانه‌ای ضد هژمونیک برای نبردهای کنونی تشکیل دهد».<sup>۸۶</sup>

**بخش چهارم** تنش‌های انتقادی کتاب را به پایان می‌رساند و فضایی را برای بازنویسی مضامین مطرح شده در سه بخش اول کتاب، به چالش کشیدن آنها، بسط دادن آنها، یا به شکل دیگر قالب‌بندی مجدد آنها برحسب تنش‌های اجتناب‌ناپذیر موجود در تعهدات نظری و عملی معاصر فراهم می‌کند.

آجی سینگ چوداری<sup>۸۷</sup> در دفاع پرشور خود از نظریه‌ی انتقادی مکتب فرانکفورت با بحران محیط‌زیستی که در فصل قبل مورد بحث قرار گرفت رویارو می‌شود. او اشاره می‌کند که چگونه یک فاجعه‌ی محیط‌زیستی قریب‌الوقوع به بحران‌هایی بازمی‌گردد که «پروژه‌ی نظری انتقادی» اولیه را در دوره‌ی بین دو جنگ ایجاد می‌کند و همراه با جنگ جهانی دوم است که در افق پدیدار می‌شود. با این حال، او فارغ از دفاع کردن، از بازگشت جزمی به متفکران اصلی مرتبط با مکتب فرانکفورت، استدلال می‌کند که نظریه‌ی انتقادی باید تغییر کند: در وهله‌ی اول، از طریق گفت‌وگو با دانشمندان اقلیم‌شناس؛ در واقع، اقلیم‌شناسی به طور فزاینده‌ای حاوی چیری است که چوداری آن را «نظریه‌ی انتقادی شهودی»<sup>۸۸</sup> می‌نامد، زیرا هر واکنشی به بحران اقلیمی را وابسته به دگرگونی کلی ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی می‌داند. دوم آن که،

---

<sup>۸۶</sup> این جمله نیاز به «اخلاق رهایی» را در تعقیب «سیاست زندگی‌هایی که مهم هستند» برجسته می‌کند. این اخلاق شامل بازسازی روایات تاریخی فراموش شده است تا داستان‌های به حاشیه رانده شده را به منصفی ظهور برساند. هدف فقط شناخت درون سیستم موجود نیست، بلکه ایجاد یک کتابخانه ضد هژمونیک است که منابع فرهنگی را برای نبردهای امروزی که به دنبال تغییر اجتماعی و عدالت هستند، ارائه دهد. (م)

<sup>۸۷</sup> Ajay Singh Chaudhary

<sup>۸۸</sup> intuitive critical theory



نظریه‌ی انتقادی باید با یک سیاست عملی، یک «واقع‌گرایی اقلیمی چپ‌گرا» تکمیل شود. بی‌اعتمادی نسبی متفکرانی مانند تئودور آدورنو نسبت به پراکسیس، که ممکن است در دوره‌ی پس از جنگ جهانی دوم تا حدی معنا داشته باشد، دیگر کارساز نیست. نظریه‌پرداز انتقادی امروز، از نظر چوداری، باید هم یک «پژوهشگر مطالعات رسانه‌ای» و هم «تکنسین رادیو» باشد، و مقایسه‌ی آدورنو را به هم می‌زند که هدف آن منصرف کردن آنجلا دیویس<sup>۸۹</sup> - محقق و کمونیست/ مبارز حزب پلنگ سیاه ۹۰/ طرفدار الغای زندان - از مشارکت در سیاست عملی است. در واقع چوداری راه دیویس را در این زمینه مثال‌زدنی می‌داند. برای رویارویی با بحران اقلیمی، نمی‌توان نقد منفی مکتب فرانکفورت را کنار گذاشت و همچنین نباید به یک کنشگری ضد روشنفکری بازگشت. برای جلوگیری از ایده‌ی پیشرفتی که منجر به فاجعه می‌شود، آنچه مورد نیاز است، نقد بیشتر است، نه کمتر. اما این باید به سیاست‌ورزی «برنده-بازنده»<sup>۹۱</sup> متصل شود تا پنجره‌ی باریک‌رهای را گشوده نگه دارد.

فیلیپ کورکف همچنین در مورد نیاز به پیوند مجدد امر انتقادی و امر رهایی‌بخش در جهان امروز بحث می‌کند. در واقع کار او از این فرضیه شروع می‌شود که رهایی و نقد سلطه در دوران معاصر از هم گسسته است. این امر نظریه‌ی انتقادی و سیاست چپ‌گرا را درهم می‌آمیزد، زیرا هر دو به طور سنتی مبتنی بر پیوستگی نقد/رهایی بودند. آنچه باقی می‌ماند، از یک سو، علوم اجتماعی غیرانتقادی است که ظاهراً مبتنی بر «بی‌طرفی اخلاقی»<sup>۹۲</sup> وبری است و از سوی دیگر، نیروهای راست افراطی در سراسر جهان هستند که نقد اجتماعی‌ای را اتخاذ می‌کنند که چپ‌رها کرده است. کورکف برای مقابله با این روند، نقد اجتماعی و رهایی را نه با برتری دادن به یکی از اصطلاحات، بلکه با نگه داشتن آنها در یک تنش حل‌نشده‌ی بازسازی می‌کند. او تنش‌های دیگر را تحلیل می‌کند؛ از جمله تنش بین جامعه‌شناسی انتقادی (پیر بوردیو) و فلسفه‌ی رهایی

---

<sup>۸۹</sup> Angela Davis

<sup>۹۰</sup> Black Panther Party

<sup>۹۱</sup> brutal, instrumental

<sup>۹۲</sup> ethical neutrality

(ژاک رانسیر)، فردیت در مقابل پرسش اجتماعی؛ یا تحقیقات آکادمیک در مقابل مشارکت ستیزه‌جویانه. چنین تنش‌هایی، پایه‌ای برای «نظریه‌ی انتقادی نوین»<sup>۹۳</sup> در برابر شیوه‌های غالب مفهوم‌سازی است که، به نظر کورکف، به حل تناقضات در هم‌نهادی ملهم از هگل ادامه می‌دهد. در سطح سیاسی، او دیدگاه مشابهی را در جنبش‌های هویت‌گرا و راست‌گرای معاصر می‌بیند که افراد و گروه‌ها را به هویت‌های منفرد و بسته تبدیل می‌کنند. بنابراین کورکف «سیاست هستی باز»<sup>۹۴</sup> را پیشنهاد می‌کند که یک افق رهایی‌بخش را، هم برای تئوری انتقادی و هم برای سیاست‌های چپ‌گرا، برگرفته از فهرست متنوعی از متفکران، از جمله امانوئل لویناس،<sup>۹۵</sup> جودیت باتلر،<sup>۹۶</sup> و میگل آبنسور<sup>۹۷</sup> دوباره برقرار می‌کند. تنش‌های سیاسی و نظری همیشه باقی می‌مانند، و نمی‌توان بر آنها «غلبه کرد»: ضدیت‌ها و مخالفت‌ها را تنها می‌توان بر اساس صورت‌بندی ضد‌هگلی متفکر و مبارز آنارشیست اولیه، پیر جوزف پرودون، «متعادل» کرد.

تنش‌ها همچنین در بخش پایانی ایو سیتون،<sup>۹۸</sup> که به شیوه‌ای در خور توجه بر فصل قبل استوار است، نیز نقشی اساسی دارد. او مانند کورکف، سیاست چپ را بدون سکان پایدار می‌بیند که دلیل آن اختلال در نقد سلطه/الگوی رهایی‌پیشرفت اجتماعی است که به‌طور سنتی از آن حمایت می‌کرد. اما او همچنین مطلوبیت استفاده از عباراتی مانند «نقد» و «رهایی» را زیر سؤال می‌برد و یک سیاست پسانتقادی را در باب تنش‌ها پیشنهاد می‌کند. او با استفاده از یک تخیل الکترومغناطیسی، یک نقشه‌ی بسیار بدیع از هجده قطب تشکیل‌دهنده‌ی ساختار سیاست رسم می‌کند: همان‌طور که قطب‌های مثبت و منفی جریان‌های الکترومغناطیسی را سازماندهی می‌کنند، او قطب‌هایی را

<sup>۹۳</sup> renewed critical theory

<sup>۹۴</sup> politics of open being

<sup>۹۵</sup> Emmanuel Levinas

<sup>۹۶</sup> Judith Butler

<sup>۹۷</sup> Miguel Abensour

<sup>۹۸</sup> Yves Citton

شناسایی می‌کند که جریان‌های سیاسی و جریان‌های خلاف جریان را سازماندهی می‌کنند. با ملاحظه‌ی موضوعات مهم معاصر مانند ظهور به‌اصطلاح پوپولیسم، افراط‌گرایی راست، بی‌نظمی عمومی احزاب سیاسی سنتی، تسلط فزاینده‌ی اقتصاد توجه<sup>۹۹</sup> و فاجعه‌ی محیط‌زیستی قریب‌الوقوع، او در نهایت کنش سیاسی را تشکیل‌دهنده‌ی جهانی می‌بیند که مبتنی بر مفاصل/لولاهای فراگیری است که باز یا بسته می‌شوند تا به عناصر مطلوب (مثلاً شهروندان یک کشور) اجازه‌ی ورود داده شود و از ورود دیگران (مثلاً مهاجران ناخواسته) جلوگیری شود. سیتون از ما می‌خواهد که خود را در چنین دنیای «لولایی/مفصلی»<sup>۱۰۰</sup> قرار دهیم، و یک دوگانگی نهایی را ارائه می‌کند که شامل دوتایی‌هایی است که جهان را به صورت روشن یا خاموش، همه یا هیچ می‌بینند، و بالقوه‌گراها<sup>۱۰۱</sup> که جهان را بر اساس طیف نامحدود<sup>۱۰۲</sup> باز و بسته شدن‌های جزئی<sup>۱۰۳</sup> می‌بینند. بنابراین او به ما اجازه می‌دهد تا تنش‌های مختلف بین

the economy of attention<sup>۹۹</sup> - اقتصاد توجه به مفهوم توجه به‌عنوان یک منبع ارزشمند و محدود در دنیای غنی از اطلاعات و دیجیتالی امروزی اشاره دارد. در این زمینه، «اقتصاد» به معاملات مالی سنتی اشاره نمی‌کند، بلکه به نحوه‌ی تخصیص، خرید، فروش و رقابت برای آن در جنبه‌های مختلف زندگی مدرن، به‌ویژه در زمینه‌ی رسانه، فناوری و تبلیغات اشاره دارد. (م)

### ۱۰۰ hingery

<sup>۱۰۱</sup> «پتانسیل گرایان»: این اصطلاح به افراد یا متفکرانی اطلاق می‌شود که از فلسفه‌ی بالقوه (پتانسیل) گرای پیروی می‌کنند. بالقوه‌گرایی موضعی فلسفی است که به جای تمرکز صرف بر بالفعل‌ها و وجود عینی، بر اهمیت بالقوه‌ها و امکانات تأکید دارد. بالقوه‌گرایان ممکن است پیامدها، تحولات و مسیرهای بالقوه مختلفی را که می‌توانند از یک موقعیت یا زمینه‌ی خاص پدید آیند را بررسی کنند. (م)

<sup>۱۰۲</sup> «براساس طیف‌بندی بی‌نهایت»: این قسمت نشان می‌دهد که پتانسیل‌گرایان جهان را به‌عنوان مجموعه‌ای از احتمالات درک می‌کنند که در دامنه یا طیف گسترده‌ای امتداد دارد. آنها به جای اینکه دنیا را به صورت دوتایی ببینند (مثلاً باز در مقابل بسته، درست در مقابل نادرست)، تفاوت‌های ظریف و درجات بی‌نهایت بین این منتهالیه‌ها را درک می‌کنند. (م)

<sup>۱۰۳</sup> «باز و بسته بودن جزئی»: این جمله احتمالاً به این ایده اشاره دارد که بالقوه‌گرایان تشخیص می‌دهند که موقعیت‌ها، مفاهیم و رویدادها به‌ندرت کاملاً باز یا بسته، درست یا نادرست هستند، اما اغلب

آثاری که این کتاب را تشکیل می‌دهند، از ضد سرمایه‌داری انقلابی، مارکسیسم رهایی‌بخش، سیاست‌های هویتی واقع‌گرایانه‌ی انتقادی، فمینیسم استعمارزدایانه، رئالیسم اقلیمی چپ، آنارشیزم عمل‌گرا، تا سیاست‌های پسانتقادی تنش‌ها در نظر بگیریم.

چنین تنش‌هایی را نمی‌توان در این‌جا حل‌وفصل کرد و در این پروژه‌ی بازآفرینی نقد و ایجاد دوباره‌ی افق رهایی‌بخش برای عمل سیاسی ترکیب کرد. همه‌ی نویسندگان {در این کتاب} در تحلیل‌های خود از لحظه‌ی معاصر و مسیر پیش‌رو برای تحول اجتماعی هم‌نظر نیستند. اما از آنجایی که عمل {سیاسی} همیشه از میانه‌ی رویدادها ۱۰۴ آغاز می‌شود و هرگز در شرایطی که به طور آزادانه انتخاب شده‌اند، صورت نمی‌گیرد، «بلکه در شرایطی که مستقیماً با آن مواجه می‌شوند» ۱۰۵ تنش‌ها ممکن است بخشی اجتناب‌ناپذیر از هر نظریه و عمل معطوف به رهایی باشد.

### کتاب‌نامه

Anderson, Perry. *Considerations on Western Marxism*. New York: Verso, ۱۹۸۷.

---

سایه‌هایی از باز بودن یا بسته بودن را نشان می‌دهند. آنها ممکن است مشاهده کنند که همه چیز می‌تواند تا حدی برای تفسیر، احتمالات یا نتایج بالقوه باز باشد. (م)

۱۰۴ in medias res

۱۰۵ Karl Marx, *Selected Writings*, ed. Lawrence H. Simon (Indianapolis: Hackett Publishing Company, ۱۹۹۴), ۱۸۸.

Anker, Elizabeth S., and Rita Felski. "Introduction." In *Critique and Postcritique*, edited by Elizabeth S. Anker and Rita Felski, ۱–۲۸.

Durham: Duke University Press Books, ۲۰۱۷.

Ashcar, Gilbert. "Le Soudan et l'Algérie reprennent-ils le flambeau du 'printemps arabe'?" *Le Monde Diplomatique*, no. ۷۸۳ (June ۲۰۱۹): ۶–۷.

Boltanski, Luc. *Love and Justice as Competences*. Translated by Catherine Porter. Malden, MA: Polity, ۲۰۱۲.

Boltanski, Luc, Philippe Corcuff, and Nancy Fraser. *Domination et émancipation. Pour un renouveau de la critique sociale*. Lyon: Presses Universitaires de Lyon, ۲۰۱۴.

Brown, Wendy. *Edgework: Critical Essays on Knowledge and Politics*. Princeton: Princeton University Press, ۲۰۰۹.

Connery, Christopher Leigh. "The World Sixties." In *The Worlding Project: Doing Cultural Studies in the Era of Globalization*, edited by Rob Wilson and Christopher Leigh Connery, ۷۷–۱۰۷. Santa Cruz, CA: New Pacific Press, ۲۰۰۷.

Donegan, Connor. "Disciplining Labor, Dismantling Democracy: Rebellion and Control in Wisconsin." In *Wisconsin Uprising: Labor Fights Back*, edited by Michael D. Yates, ۲۹–۴۵. New York: Monthly Review Press, ۲۰۱۰.

Fassin, Didier. "How is Critique?" In *A Time for Critique*, edited by Didier Fassin and Bernard E. Harcourt, ۱۳–۳۵. New York: Columbia University Press, ۲۰۱۹.

Harcourt, Bernard E. "Critical Praxis for the Twenty-First Century." In *A Time for Critique*, edited by Didier Fassin and Bernard E. Harcourt. New York: Columbia University Press, ۲۰۱۹.

Keucheyan, Razmig. *Left Hemisphere: Mapping Contemporary Theory*. Translated by Gregory Elliott. New York: Verso, ۲۰۱۴.

Kouvelakis, Stathis. *La Critique défaite: Émergence et domestication de la théorie critique*. Paris: Amsterdam, ۲۰۱۹.

Laclau, Ernesto. *Emancipation(s)*. New York: Verso, ۱۹۹۶.

Latour, Bruno. "Why Has Critique Run Out of Steam? From Matters of Fact to Matters of Concern." *Cultural Inquiry* ۳۰, no. ۲ (Winter ۲۰۰۴): ۲۲۵-۴۸.

Lefebvre, Henri. "The Everyday and Everydayness." *Yale French Studies*, no. ۷۳ (۱۹۸۷): ۱-۱۱.

Lettow, Susanne. "Editor's Introduction—Emancipation: Rethinking Subjectivity, Power, and Change." *Hypatia* ۳۰, no. ۳ (۲۰۱۵): ۵۰۱-۱۲.

Lyotard, Jean-François. *The Postmodern Condition*. Translated by Geoff Bennington and Brian Massumi. Minneapolis: University of Minnesota Press, ۱۹۸۴.

Marx, Karl. *Selected Writings*. Edited by Lawrence H. Simon. Indianapolis: Hackett Publishing Company, ۱۹۹۴.

Rancière, Jacques, and Eric Hazan. *En quel temps vivons-nous?* Paris: La Fabrique Editions, ۲۰۱۷.

Sutter, Laurent de, ed. *Postcritique*. Paris: Presses Universitaires de France, ۲۰۱۹.